

کاووشی نو در معارف قرآنی
سال اول، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۱، پیاپی ۲
صص ۳۹-۶۰

قرآن و تأثیرگذاری‌های مختلف آن بر نحو عربی

قاسم بستانی*

چکیده

قرآن کریم بنا بر جایگاه ویژه‌ای که نزد مسلمانان داشته و دارد، از همان ابتدا موجب ظهور علوم و فنون بسیاری نزد مسلمانان گشت. یکی از قدیمی‌ترین علوم که از سویی، برای صیانت از قرآن و از سویی دیگر، تحت تأثیر و در پناه قرآن به وجود آمد، علم نحو عربی است. در مقاله پیش‌رو، در نظر است به روش کتابخانه‌ای و تجزیه و تحلیل داده‌ها و تدوین آن‌ها، برای درک هرچه بهتر و بیشتر موقعیت قرآن نسبت به علم نحو، به سؤالاتی چون: جایگاه قرآن نزد نحویان بخصوص جایگاه قرآن نزد دو مکتب مشهور نحوی، تأثیرگذاری‌های مختلف قرآن بر نحو عربی و غیره، پاسخی تا حد روشن ارائه شود.

همچنان که معلوم خواهد شد، جایگاه و موقعیت قرآن نسبت به علم نحو، همچون دیگر علوم اسلامی، جایگاهی روشن و اساسی بوده و بسیاری از مباحث علم نحو مأخوذ یا مرتبط با خطاب و بیان قرآنی است. لازم به تذکر است از آنجا که قرآن، در قرائت‌های مختلف آن متجلی است، لذا در این مقاله، مراد از این قرائت‌های مختلف، قرآن به معنای اعم آن و مراد از قرآن، قرائت‌های آن است.

واژه‌های کلیدی:

قرآن، قرائت‌های قرآنی، علم نحو، تأثیرگذاری.

۱. جایگاه قرآن نزد نحویان

دانشمندان بر این امر اجماع دارند که در زبان عربی و نحو، می‌توان به تمام قرائت‌های قرآنی؛ خواه متواتر و خواه شاذ، استناد و احتجاج کرد، حتی اگر مخالف قیاس مشهور باشد که در همان مورد خاص، بدان احتجاج می‌شود و بر آن قیاس نمی‌شود (سیوطی، بی تا-الف، ص ۵۱) و با نگاهی اجمالی به محتویات کتاب‌های نحوی، به روشنی آشکار می‌شود که علم نحو از بدو تأسیس آن، ارتباط تنگاتنگی با قرآن داشته و خدمات متقابلی در طول تاریخ میان آن دو صورت گرفته است و نحویان علی‌رغم روش‌ها و مکاتب مختلفی که داشته‌اند، قواعد خود را بر اساس اسلوب‌های قرآن و قرائت‌های آن بنا کرده‌اند و کتاب‌های آن‌ها مشتمل بر بیشتر قرائت‌های قرآنی از متواتر و شاذ، است؛ زیرا قرائت‌ها، موثق‌ترین مأخذ و مهمترین منبعی بودند که نحویان می‌دانستند قواعد نحوی خود را از آن‌ها استخراج کرده یا قواعد را بدان مستند ساخته و مورد تأیید قرار دهند (سیوطی، بی تا-الف، ص ۵۱، مخزومی، ۱۹۸۶م، ص ۳۸۲).

همچنان که بسیاری از نحویان، خود از اصحاب قرائت‌های مشهور یا غیر مشهور می‌باشند، مانند: أبوعمر و بن‌علاء، حمزه، کسائی (از اصحاب قرائت‌های مشهور)، عبدالله بن ابی اسحاق حضرمی، عیسی بن عمر، یونس، عیسی بن عمر ثقفی، خلیل بن احمد فراهیدی، یحیی بن زیاد فرّاء (مخزومی، ۱۹۸۶م، ص ۳۸۲).

از این رو، گفته شده که قرآن و قرائت‌های آن از زمان تأسیس علم نحو، ذهن نحویان را به خود مشغول کرده بود و چه بسا، توجه آنان بدین قرائت‌ها بود که آنان را به مطالعات نحوی برانگیخت تا میان

قرائت‌ها و زبان عربی، هماهنگی و انسجام ایجاد نمایند (مکرم، ۱۹۸۷م، ص ۵۵).

به اختصار و بنا بر قول مشهور، تقریباً از اواخر عصر اموی (۱۳۲-۴۰ هـ) و اوایل قرن دوم هجری دانشمندان بصره و کوفه به گردآوری مأخذ و منابع مختلف زبان عربی، از اشعار، کلام عرب و قرائت قرآنی و استخراج اصول و قواعد نحو عربی اقدام نموده و علم نحو عربی را پایه‌گذاری کردند (زجاجی، ۱۳۶۳، ص ۱، وهبه و کامل، ۱۹۸۴م، ص ۱۸۷).

۲. علل ظهور علم نحو

در خصوص علل پرداختن مسلمانان به علم نحو و ظهور آن، می‌توان به دو علت عمده زیر اشاره کرد (زجاجی، ۱۳۶۳، ص ۱، وهبه و کامل، ۱۹۸۴م، ص ۱۸۷، ابن خلدون، ۱۹۸۸م ص ۵۴۷، رافعی، ۱۹۴۰م، ج ۱، ص ۳۶۰):

۱-۲. نیاز تازه مسلمانان به آموختن قرآن و اطلاع بر دلالت الفاظ و دقایق معانی آن (یعنی قرآن).

۲-۲. شیوع لحن و خطا میان اعراب به سبب اختلاط و معاشرت آنان با غیر عرب به سبب گسترش جهان اسلام و نیز شیوع لحن و خطا نزد اقوام تازه عرب شده.

با این وجود، نمی‌توان گفت که فقط علل فوق منجر به ظهور علم نحو و توجه به زبان عربی در ابعاد مختلف آن شده است. باید توجه داشت که پس از گذشت چند دهه از فتوحات، در مناطقی چون عراق (بصره و کوفه)، شام، مصر و اندلس فرهنگ‌های اختلاطی جدید (همچون خرده فرهنگ‌هایی) با مایه‌هایی از فرهنگ‌های بومی آن

برای اثبات صحت لفظی، ترکیبی یا معنایی، ادعای اجماع شده است (سیوطی، بی تا-الف، ص ۴۸، یعقوب، ۱۴۲۰ق، ص ۲۱)، چرا که قرآن، وحی الهی بوده و با دو ویژگی زبان‌شناسی ذیل نازل شده است (مکرم، ۱۹۶۵م، صص ۹۶-۹۷):

الف) به سبک و اسلوب عربی و در اوج بلاغت و فصاحت عربی.

ب) بر لهجه قریش که به فصاحت و بلاغت مشهور بود.

البته همچنان که خواهد آمد، این استناد نزد دو مکتب مشهور و اصلی نحوی؛ مکتب بصری و کوفی و بزرگان آن دو، به درجه از قوت برخوردار نبوده است.

۳-۱-۲. حدیث نبوی

هر چند باید گفت که در استناد به حدیث میان علمای زبان عربی اختلاف است. گفته شده که واضعان نخستین زبان عربی، مانند ابوعمر و بن علاء، عیسی بن عمرو، خلیل بن احمد و سیبویه از بزرگان مکتب بصره و کسائی، فرآء، علی بن مبارک الاحمر و هشام ضریر از بزرگان مکتب کوفه، و نیز نحویان متأخر دیگر مکاتب مانند مکتب بغداد و اندلس، به علت جواز نقل به معنا در حدیث و بلکه نقل به معنا شدن احادیث و عدم اطمینان به اصالت متن‌های آن، از استناد به احادیث خودداری می‌کردند (سیوطی، بی تا-الف، ص ۴۸، یعقوب، ۱۴۲۰ق، ص ۲۰).

۳-۱-۳. زبان عربی

مراد، نظم و نثر عرب پیش از بعثت، زمان پیامبر (ص) و پس از ایشان (ص) است اگر که به اسناد معتبر نقل شده باشند، خواه عرب مسلمان باشد، خواه

سرزمین‌ها که سابقه طولانی در علوم تجربی و نظری، تدوین و نگارش علوم و روش‌های تحقیق داشتند، به ظهور رسیدند. سابقه دانش‌پژوهی این فرهنگ‌ها که اکنون بخشی از فرهنگ اسلامی مردمان آن سرزمین‌ها شده بود، علی‌رغم موانع ساختاری فرهنگ عربی که تهی از فرهنگ تحقیق و پژوهش بود و قرائت خاص آنان از دین که دو منبع قرآن و سنت را در همه چیز بسنده می‌دانست و با تکیه بر برخی از آموزه‌های قرآنی و برخی از منقولات نبوی و با درک واقعیت‌ها و اقتضائات موجود یعنی نبودن منابع و آثار علمی در حوزه فرهنگ اسلامی آن زمان و نیاز بدان‌ها برای ساختن تمدنی نوین و حفظ آن، مسلمانان عرب و تازه مسلمان شده‌های غیر عرب را، بر آن داشت تا ضمن توجه به فعالیت‌های علمی فرهنگ‌های گذشته و ترجمه و انتقال آن به زبان عربی و آموزش آن‌ها، به کارهای علمی جدیدی در فرهنگ جدید یعنی فرهنگ اسلامی بپردازند که از جمله آن علوم، علم صرف و نحو عربی است.

۳. مآخذ و منابع علم نحو

مآخذ علم نحو را به طور کلی چنین ذکر کرده‌اند:

۳-۱. سماع

یعنی سخنان و کلام فردی موثق و مورد اعتماد در فصاحت (سیوطی، بی تا-الف، ص ۴۸) که خود بر اقسام ذیل است:

۳-۱-۱. قرآن کریم

جواز استناد به هر چه که قرآن بدان خوانده شده؛ یعنی قرائت‌های قرآنی، خواه متواتر باشد، یا آحاد یا شاذ، وارد شده و بر آن (یعنی: قرائت‌های قرآنی) به عنوان یکی از مآخذ و منابع احتجاج در زبان عربی،

جامع، یا تقدیر فرع بر اساس اصل است مانند این که لفظی از لفظ دیگری، بر اساس قیاس‌هایی، مشتق شود که (آن قیاس‌ها) مورد قبول دانشمندان لغت و نحو بوده و از همان زبان، استقراء شده باشد، مثلاً کلمه «وَرْن» به صورت قیاسی، بر «أَوْزَان» و «وُزُون» جمع بسته شود، در حالی که «وُزُون» از عرب شنیده نشده است، اما وزن «فُعُول»، در جمع هر اسمی که بر وزن «فَعْل» باشد، قیاسی است (سیوطی، بی تا- الف، ص ۹۴، یعقوب، ۱۴۲۰ق، ص ۴۷۴، مکرم، ۱۹۸۷م، ص ۹۱).

۴. مکاتب نحوی و مأخذ و منبع بودن قرآن برای علم نحو

با توجه به این که قدیمی‌ترین و مهم‌ترین مکاتب نحو عربی، دو مکتب، بصری و کوفی است، ذیلاً به دیدگاه این دو مکتب فقط اشاره می‌شود:

۴-۱. مکتب بصره

نزد بصری‌ها، قرآن کریم و در نتیجه قرائت‌ها منبع نخست شمرده می‌شد (ضیف، ۱۹۶۸م، ص ۱۹، مکرم، ۱۹۶۵م، ص ۱۲۴) اما گفته شده که بصری‌ها به قرائت، استشهاد نمی‌کردند مگر این که به شعر، کلام عرب یا قیاسی، پشتیبانی شود (مکرم، ۱۹۶۵م، صص ۹۶-۹۷) یا آن که آنان در مواردی که ظاهر اسلوب‌های قرآنی، موافق قیاس‌های آن‌ها نمی‌شد، به تأویل آن به نفع قیاس‌های خود می‌پرداختند (مکرم، ۱۹۶۵م، ص ۱۲۴).

برخی نیز تأکید کرده‌اند که گروه بسیار اندکی، در تعداد اندکی از قرائت‌هایی که موافق قواعدشان نبوده، توقف و فقط قرائت‌های موافق را تأیید می‌کردند. اما این امر، پدیده‌ای عام در نحو بصری نبود و برای

کافر و جاهلی (سیوطی، بی تا-الف، ص ۵۹-۶۰، مکرم، ۱۹۶۵م، ص ۹۵، رافعی، ۱۹۴۰م، ج ۱، ص ۳۶۹) که خود شامل دو قسم است:

۳-۱-۳. عرب بدوی

که شامل دو گروه ذیل می‌باشند:

الف) قبائل بدوی (اهل الوبر) دور از تأثیرات بیگانگان که معمولاً بدان‌ها استناد می‌شود (سیوطی، بی تا-الف، ص ۵۶، یعقوب، ۱۴۲۰ق، ص ۲۱، وهبه و کامل، ۱۹۸۴م، ص ۲۶۲).

ب) قبائل بدوی متأثر از بیگانگان که معمولاً بدان‌ها استناد نشده است، هر چند نظر غالب آن است که کوفی‌ها به این قبائل نیز استناد می‌کردند (سیوطی، بی تا-الف، صص ۵۶ و ۵۷ و ۲۰۲؛ یعقوب، ۱۴۲۰ق، ص ۲۱؛ مکرم، ۱۹۸۷م، ص ۹۵).

۳-۱-۳. عرب شهرنشین

که به جهت فساد زبانشان، معمولاً بدان‌ها استناد نمی‌شود (سیوطی، بی تا-الف، صص ۵۶ و ۵۷).

۳-۲. اجماع

مراد، اجماع نحویان بصره و کوفه که حجیت دارند، به شرط آن که مخالف یا - به اصطلاح - منصوص یا مقیس بر منصوص نباشد و نیز اجماع عرب هر چند امکان دستیابی بر آن امکان نیست (سیوطی، بی تا-الف، ص ۸۸، ابن جنی، بی تا، ج ۱، ص ۱۸۹).

۳-۳. قیاس

قیاس در لغت، ارجاع چیزی به نظیرش و در اصطلاح، دادن حکم کلام منقول از عرب به غیر منقول از آنان، یا الحاق فرع به اصل به سبب امری

۴-۱-۱. معرفی بزرگان مکتب بصره

با توجه به این که بزرگان این مکتب، بسیارند، در اینجا فقط به مهمترین آنها که در قرائت‌های قرآنی نیز متبحر، بلکه صاحب قرائت بودند، جهت تکمیل بحث بالا ذکر می‌شود، این بزرگان عبارتند از: ابوالاسود دؤلی ظالم بن عمرو (م. ۶۹ ق) که از نخستین واضعان علم نحو به اشاره علی (ع) و نگارنده در آن شمرده می‌شود (زیات، بی‌تا، ص ۳۶۴، ابن خلدون، ۱۹۸۸ م ص ۵۴۶)؛ عبدالله بن ابی اسحاق حضرمی (م. ۱۱۷ ق) که از نخستین نحویان و تعلیل کنندگان نحو بوده و به قیاس بسیار توجه نشان می‌داد (زیات، بی‌تا، ص ۳۶۴، مکرم، ۱۹۶۵ م، ص ۹۴، ضیف، ۱۹۶۸ م، ص ۱۸، ۲۲، یعقوب، ۱۴۲۰ ق، ص ۵۵۰، وهبه و کامل، ۱۹۸۴ م، ص ۲۵۸)؛ عیسی بن عمر ثقفی (م. ۱۴۹ ق) که مهمترین شاگرد حضرمی بوده و به مانند او به گسترش و تحکیم قیاس پرداخت و قواعد نحو را تنظیم کرد، به گونه‌ای که متأخران در مباحث خود بر آن اعتماد می‌کنند. وی دارای دو کتاب «الإكمال» و «الجامع» بود (وهبه و کامل، ۱۹۸۴ م، ص ۲۵۸، ضیف، ۱۹۶۸ م، صص ۱۸ و ۲۵ و ۲۷، یعقوب، ۱۴۲۰ ق، ص ۵۵۰).

برخی بر آنند که او نخستین تألیف کننده در علم نحو است (زیات، بی‌تا، ص ۳۶۴) و این که «سیویه» کتاب خود را بر اساس کتاب «الجامع» با اضافات و تحشیه‌هایی، نگاشته است (وهبه و کامل، ۱۹۸۴ م، ص ۲۵۸)، اما مدرکی قطعی بر این ادعا به دست نیامده است (ضیف، ۱۹۶۸ م، ص ۲۶)؛ ابوعمر بن علاء (م. ۱۵۴ ق)، شاگرد حضرمی و داناترین مردم به لغات عرب، غریب، اشعار، آیام و وقایع آن بود و به قواعد و قیاس بسیار توجه نشان می‌داد (ضیف، ۱۹۶۸ م،

مثال، در کتاب سیویه، مطلبی که تصریح بر رد قرائتی و تأیید قرائت دیگری باشد، مشاهده نشده است. بلکه آخفش اوسط از کوفی‌های متأخر بیشتر به قرائات شاذ تمسک و استناد می‌کرده تا به کلام عرب و اشعار آنها. به هر حال، حقیقت آن است که برخی از بصری‌های قرن سوم، مانند مازنی، مبرد و زجاج تحت تأثیر کوفی‌هایی چون کسائی و فرآء در پاره‌ای از قرائت‌ها، طعن کرده، آنها را شاذ دانسته و در آنها توقف نموده یا به تأویل آنها پرداخته‌اند (ضیف، ۱۹۶۸ م، صص ۱۹ و ۱۵۷-۱۵۸) و بر عاصم، حمزه و ابن عامر ایراد می‌گرفتند که قرائتشان به دور از زبان عربی و دارای لحن و خطاست، در حالی که این قرائت‌ها، ثابت و دارای سندهای متواتر و صحیحی هستند و بر آنها نمی‌توان گرفت و ثبوت و شیوع این قرائت‌ها، خود دلیل جواز آنها در زبان عربی است (سیوطی، بی‌تا-الف، ص ۴۹).

به هر حال، این رویکرد (طعن در برخی از قرائت‌ها)، امری شایع و خصوصیتی اصلی در نحو بصری نیست (ضیف، ۱۹۶۸ م، ص ۱۵۸) و اصحاب این مکتب، به هر حال، از برخی از قرائت‌ها بهره جسته‌اند اما در کنار دیگر مآخذ و منابعی که آنها را تأیید می‌کند (سیوطی، بی‌تا-الف، ص ۴۹) ابن مالک و سیوطی از این مکتب، از جمله معتقدان به مآخذ و منبع بودن قرائت‌ها می‌باشند.

در نقد روش منسوب به بصری‌ها، یعنی احتیاط زیاد استفاده از قرائت‌های مختلف در کاوش‌های نحوی، گفته شده که چنین کاری، نحو بصری را از منبع بزرگی که می‌توانست قواعد و اصولی پایه‌ریزی کند، محروم ساخت (مکرم، ۱۹۸۷ م، ص ۱۰۰).

است (ابن خلدون، ۱۹۸۸م ص ۵۴۷؛ زیات، بی‌تا، صص ۳۶۰ و ۳۶۶-۳۶۷؛ وهبه و کامل، ۱۹۸۴م، صص ۲۱۵ و ۲۵۸؛ یعقوب، ۱۴۲۰ق، ص ۵۵۰، ضیف، ۱۹۶۸م، صص ۵۷ و ۵۹ به بعد؛ مکرم، ۱۹۸۷م، ص ۹۴).

همچنین می‌توان به افراد ذیل اشاره کرد: قُطْرِب محمد بن مستنیر (م. ۲۰۶ ق) شاگرد سیبویه و گروهی دیگر از بصری‌ها (یعقوب، ۱۴۲۰ق، ص ۵۵۰؛ ضیف، ۱۹۶۸م، ص ۱۰۸ به بعد)؛ أبو عبیده قاسم بن سلّام (۲۰۹ یا ۲۱۰ ق) (زیات، بی‌تا، ص ۳۶۰؛ وهبه و کامل، ۱۹۸۴م، صص ۹۲ و ۱۸۷)؛ أخفش أوسط أبو الحسن سعید بن مسعوده (م. ۲۱۰ یا ۲۱۱ ق)، ایرانی‌الاصل و شاگرد سیبویه و استاد بسیاری از بصری‌ها و کوفی‌ها و بزرگ نحویان پس از سیبویه (وهبه و کامل، ۱۹۸۴م، ص ۲۵۸؛ ضیف، ۱۹۶۸م، ص ۹۴ به بعد)؛ أضمعی ابو سعید عبد الملک بن قُرَیب (۲۱۳ یا ۲۱۶ ق) (زیات، بی‌تا، صص ۳۶۰-۳۶۲؛ وهبه و کامل، ۱۹۸۴م، ص ۱۸۷)؛ أبو عمر جَرْمِي صالح بن اسحاق (م. ۲۲۵ ق) نحوی و فقیه، شاگرد اخفش، یونس و گروهی دیگر از بصری‌ها (یعقوب، ۱۴۲۰ق، ص ۵۵۰؛ ضیف، ۱۹۶۸م، ص ۱۱۱ به بعد)؛ محمد بن سلّام جَمَحِي (۲۳۲ ق) (وهبه و کامل، ۱۹۸۴م، ص ۱۸۷)؛ أبو عثمان بکر بن عثمان مازنی (م. ۲۴۹ یا ۲۳۶ ق)، شاگرد اخفش و گروهی دیگر از نحویان، لغت‌شناسان و متکلمان بصری و استاد مبرّد و بزرگ نحویان بصره پس از اخفش و جرمی (یعقوب، ۱۴۲۰ق، ص ۵۵۰؛ ضیف، ۱۹۶۸م، ص ۱۱۵ به بعد)؛ مبرّد أبو العباس محمد بن یزید (م. ۲۸۰ ق)، صاحب الکامل و بزرگ نحویان بصره در زمان خود و شاگرد جرمی، مازنی و دیگر نحویان بصره (ضیف،

صص ۱۸ و ۲۷، یعقوب، ۱۴۲۰ق، ص ۵۵۰، مکرم، ۱۹۶۵م، ص ۹۴)؛ یونس بن حیب (م. ۱۸۲ ق)، شاگرد حضرمی و ملازم أبوعمر و چه بسا شاگرد عیسی بن عمر. او به بادیه سفر کرد و از عرب، بسیار شنید و این امر او را یکی از راویان بزرگ در لغت و غریب ساخت (یعقوب، ۱۴۲۰ق، ص ۵۵۰، ضیف، ۱۹۶۸م، ص ۱۸، ۲۸)؛ خلیل بن احمد فراهیدی از دی (م. ۱۷۴ یا ۱۷۵ ق)، شاگرد عیسی بن عمر و أبوعمر و بن علاء که علم نحو را بر اساس سماع، تعلیل و قیاس تهذیب و ابواب آن را کامل و اصطلاحات آن را وضع کرده و شکل نهایی آن را پرداخت، به گونه‌ای که بیشتر ارجاعات سیبویه در کتابش، به اقوال اوست. مبحث عوامل و معمول‌ها که اساس مباحث نحوی است، از استنباطات اوست (ابن خلدون، ۱۹۸۸م ص ۵۴۷، وهبه و کامل، ۱۹۸۴م، ص ۲۵۸، ضیف، ۱۹۶۸م، صص ۱۸ و ۳۰-۳۱ و ۳۳ به بعد؛ یعقوب، ۱۴۲۰ق، ص ۵۵۰، زیات، بی‌تا، ص ۳۶۰).

سیبویه أبویشر عمرو بن عثمان ایرانی‌الاصل (م. ۱۷۷ یا ۱۸۰ ق)، شاگرد عیسی بن عمر، اخفش کبیر، یونس بن حیب و بخصوص خلیل و پیشوای بصری‌ها در نحو. او پیرو روش استادش خلیل بود و کتابش، کتاب جامع در نحو و به عبارت دیگر، کتاب این علم دانسته می‌شود. سیبویه در این کتاب، بر اساس سماع، تعلیل و قیاس ابواب نحو را تهذیب و فروعات آن را کامل و ادله و شواهدش را بیشتر کرد. از این رو، کتاب او مرجع و اساس در علم نحو گشت، هر چند گفته‌اند که کتاب او، در حقیقت املاءهای استادش خلیل بوده است. این کتاب، لبریز از استشهاد به آیات قرآنی و قرائت‌های مختلف آن

فلسفه بودند و چنین چیزی در احوالات آن‌ها کمتر ذکر شده است و اگر چنین امری واقعیت داشته باشد، بیشتر نزد متأخران این مکتب باید جستجو کرد. همچنین باید متذکر شد که در میان بزرگان کوفی چون کسائی و فراء نیز تخطئه قرائات وجود داشته است (ضیف، ۱۹۶۸م، ص ۱۵۸) لذا نمی‌توان گفت که کوفی‌ها مطلقاً به قرائات استناد می‌کردند.

۴-۲-۱. معرفی بزرگان مکتب کوفه

با توجه به این که بزرگان این مکتب نیز بسیارند، در اینجا فقط به مهمترین آن‌ها که در قرائت‌های قرآنی نیز متبحر، بلکه صاحب قرائت بودند، جهت تکمیل بحث بالا ذکر می‌شود، این بزرگان عبارتند از: ابوجعفر رؤاسی (م. ۱۴۹ ق) (وهبه و کامل، ۱۹۸۴م، ص ۲۵۸)؛ حماد روایه (م. ۱۵۶ ق) (زیات، بی‌تا، ص ۳۶۸)؛ وهبه و کامل، ۱۹۸۴م، ص ۱۸۷)؛ ابوالحسن علی بن حمزه کسائی (م. ۱۸۹ یا ۱۹۳ ق)، امام کوفی‌ها در نحو و لغت، مؤسس مکتب کوفی، شاگرد خلیل در بصره و صاحب تألیفاتی چون معانی القرآن و کتاب النحو (زیات، بی‌تا، صص ۸ و ۳۶۵)؛ ضیف، ۱۹۶۸م، ص ۱۷۲ به بعد؛ یعقوب، ۱۴۲۰ق، ص ۵۵۲)؛ ابو زکریا یحیی بن زیاد فراء (م. ۲۰۷ق)، شاگرد کسائی، دانا بر نحو و لغت و مهمترین نحوی دوره عباسی اول و واضح‌نهایی نحو کوفی و مصطلحات آن که در زمان مأمون و امام بغدادی‌ها در نحو (زیات، بی‌تا، صص ۳۶۹-۳۶۸)؛ وهبه و کامل، ۱۹۸۴م، ص ۱۸۷، یعقوب، ۱۴۲۰ق، ص ۵۵۲)؛ ضیف، ۱۹۶۸م، ص ۱۹۲ به بعد)؛ ابو عبدالله هشام بن معاویه الضریر (م. ۲۰۹ ق)، بزرگ‌ترین شاگرد کسائی پس از فراء (یعقوب، ۱۴۲۰ق، ص ۵۵۲، ضیف، ۱۹۶۸م، ص ۱۸۸ به بعد)؛ ابو عبید قاسم بن سلّام (م. ۲۲۴ق) (وهبه و کامل،

۱۹۶۸م، ص ۱۲۳ به بعد؛ یعقوب، ۱۴۲۰ق، ص ۵۵۰؛ زیات، بی‌تا، ص ۳۶۰)؛ زجاج أبو اسحاق ابراهیم بن سرّی (م. ۳۱۰ ق) (ضیف، ۱۹۶۸م، ص ۱۳۵ به بعد؛ ابن خلدون، ۱۹۸۸م ص ۵۴۷؛ یعقوب، ۱۴۲۰ق، ص ۵۵۰)؛ ابن السراج أبوبکر محمد بن سرّی السراج (م. ۳۱۶ ق) (یعقوب، ۱۴۲۰ق، ص ۵۵۰؛ ضیف، ۱۹۶۸م، ص ۱۴۰ به بعد)؛ أبوسعید حسن بن عبدالله سیرافی (۳۶۸ ق)، شاگرد ابن درید و ابن السراج و أبوبکر بن مجاهد در قرائات (ضیف، ۱۹۶۸م، ص ۱۴۵ به بعد؛ یعقوب، ۱۴۲۰ق، ص ۵۵۰).

۴-۲. مکتب کوفه

این مکتب، بر خلاف مکتب بصری، در استشهاد به ظاهر قرآن و قرائات آن آبابی نشان نمی‌داد و بدون تأویل و شواهد پشتیبان کننده، به أخذ ظاهر بیشتر اسلوب‌های قرآنی اقدام می‌کرد (مکرم، ۱۹۶۵م، صص ۱۲۳ و ۱۲۴؛ ضیف، ۱۹۶۸م، ص ۱۵۸).

گفته‌اند آنان اهل فلسفه و منطق نبودند تا مانند بصری‌ها منطق و قیاس را بر زبان حاکم کنند. از این رو، به قرآن و قرائات آن، روی آوردند که فقط متکی بر نقل و روایت بود و بسیاری از قواعد نحوی را بر آن بنا نهادند؛ چرا که معتقد بودند قرآن به لهجه‌های مختلف و فصیح نازل شده است و برای قبول و اخذ، جهت ساختن قاعده‌ای، تقریر حکمی یا تصحیح اسلوبی شایسته‌ترند (مکرم، ۱۹۶۵م، ص ۱۲۳) و آثار تأثیرپذیری از منطق، فلسفه و جو علمی لبریز از دو علم فقه و کلام در آثار بزرگان این مکتب بسیار مشاهده می‌شود (زجاجی، ۱۳۶۳، ص ۲).

اما به نظر نمی‌آید بتوان دلیل قانع کننده‌ای ارائه داد که ثابت کند که بزرگان مکتب بصری، به خصوص پیشینیان و پیش‌قراولان آن، اهل منطق و

الاقتراح فی أصول النحو، الاشباه و النظائر و هو مع الهوامع شرح جمع الجوامع (ضیف، ۱۹۶۸م، ص ۳۶۲ به بعد) یاد کرد.

۵. تأثیرگذاری‌های مختلف قرآن بر نحو عربی

همچنان که پیش‌تر ذکر شد، قرآن یکی از مآخذ و منابع علم نحو است. اکنون به شکل‌های مختلف تأثیرگذاری این متن الهی در توسعه و تعمیق علم نحو گذاشته است، اشاره می‌شود:

۱-۵. ایجاد قواعد نحوی

برخی از قرائت‌ها، مستقیماً در ایجاد قواعد نحوی نقش داشته‌اند. این قواعد، متنوع و بسیار بوده و به آسانی قابل تحدید و استقرار نیستند. همچنین برخی از آن‌ها کلی و غیر منسوب به فردی یا مکتبی خاص و برخی جزئی و منسوب به فرد یا مکتبی خاص است (لبدی، ۱۹۷۸م، ص ۳۴۷).

البته باید متذکر شد که به آسانی نمی‌توان تشخیص داد که قرائت‌ها نقشی مستقیم در ایجاد یک قاعده نقش داشته‌اند و بدون این قرائت‌ها، چنین قاعده‌ای به ظهور نمی‌رسید یا آن که این قرائت‌ها، صرفاً نقش مؤید و شاهد و زمینه‌ای قوی برای ایجاد آن قاعده بوده‌اند و چه بسا، نتوان به راحتی سخن از ایجاد کردن قواعد نحوی توسط قرائت‌های قرآنی کرد؛ چرا که قاعده‌تاً بیان و خطاب قرآنی از حیث زبان خطاب، یعنی زبان عربی، بر اساس بر قواعد آن زبان در زمان نزول بوده است تا خللی در فصاحت و بلاغت و در نتیجه تحدی و اعجاز آن وارد نشود، هر چند امکان ابداع و ابتکار در هر زبانی و در هر زمانی، محتمل است.

۱۹۸۴م، ص ۱۸۷)؛ ابو عمرو شیبانی (م. ۲۱۳ق) (وهبه و کامل، ۱۹۸۴م، ص ۱۸۷)؛ ابو زید انصاری (م. ۲۱۵ق) (زیات، بی‌تا، ص ۳۶۰)؛ ابن الانباری محمد بن قاسم (م. ۳۲۷ق)، از داناترین نحویان کوفه و شاگرد ثعلب (یعقوب، ۱۴۲۰ق، ص ۵۵۲).

علاوه بر آن، همچنین از نحویان مکتب بغداد که سخت به قرآن و قرائت آن متوجه نشان می‌دادند، مانند: ابن جنّی عثمان بن جنّی (م. ۳۹۲ق)، دارای نزدیک به ۵۰ در علوم مختلف زبان عربی، مانند «المحتسب فی تبیین وجوه شواذ القراءات و الايضاح عنها»، «سر صناعة الاعراب»، «الخصائص» (که مدت‌ها پنداشته می‌شد که نخستین اثر در علل نحو است) (ضیف، ۱۹۶۸م، ص ۲۶۵ به بعد، یعقوب، ۱۴۲۰ق، ص ۵۵۱)؛ زمخشری محمود بن عمر (م. ۵۳۸ق)، از بزرگان علم نحو، لغت، تفسیر، حدیث و کلام و دارای تألیفات بسیار از جمله: اساس البلاغه، الفائق فی غریب الحدیث و تفسیر الکشاف (یعقوب، ۱۴۲۰ق، ص ۵۵۱)؛ ضیف، ۱۹۶۸م، ص ۲۸۳ به بعد) و نیز از نحویان مکتب اندلس، مانند: ابن مالک محمد بن عبدالله (م. ۶۷۲ق)، امام نحویان و لغت‌شناسان و استاد در قرائت و حدیث نبوی و صاحب الفیه مشهور (یعقوب، ۱۴۲۰ق، ص ۵۴۹، ضیف، ۱۹۶۸م، ص ۳۰۹ به بعد)؛ ابوحیان محمد بن یوسف (م. ۷۴۵ق)، شاگرد ابوجعفر بن الزبیر و ابن الضائع، دانا بر تفسیر، حدیث، قرائت و تاریخ، دارای تألیفات بسیار در علوم مختلف اسلامی (ضیف، ۱۹۶۸م، ص ۳۲۰ به بعد) و از بزرگان مکتب مصر و شام، مانند: سیوطی عبدالرحمن بن اَبی بکر (م. ۹۱۱ق)، از دانشمندان برجسته اسلام و متبحر در تمام علوم اسلامی و صاحب کتاب‌های بسیار، مانند: المزهر فی علوم اللغه،

۱-۱-۵. قواعد کلی ایجاد شده

الف) نصب مضارع مقترن به فاء سببیه پس از رجاء بر اساس حمل «أن» بر تمنی. این قاعده از قرائت حفص در آیه ذیل: «لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ الْأَسْبَابَ السَّمَوَاتِ فَأَطَّلِعَ إِلَىٰ إِلَهِ مُوسَىٰ» (غافر: ۳۶-۳۷)، به نصب فعل مضارع «فأطَّلِعَ» و «و ما يُدْرِيكَ لَعَلَّةُ يَزِغُكِي فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَىٰ» (عبس: ۳-۴)، به نصب «فتنفعه» گرفته شده است (ابن الجزری، بی تا، ج ۲، ص ۳۶۵، ابن هشام انصاری، بی تا، ج ۴، ص ۱۹۱، ابن خالویه، ۱۹۷۹م، ص ۳۱۵).

ب) جواز رفع، نصب و جزم در فعل مضارع واقع پس از شرط و جوابش. این قاعده از قرائت‌های نقل شده در آیه ذیل: «وَإِنْ تُبَدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفَوُا يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ» (بقره: ۲۸۴) گرفته شده است. در این آیه عاصم، ابن عامر، أبوجعفر و یعقوب به رفع «فیغفر» و دیگران قراء عشره به جزم و ابن عباس و أعرج به نصب به اضممار «أن» خوانده اند (ابن الجزری، بی تا، ج ۲، ص ۲۳۷؛ ابن هشام انصاری، بی تا، ج ۴، ص ۱۲۳؛ مکی، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۱۲۱).

ج) جواز رفع و نصب مضارع واقع بعد از «أن» که قبل از آن فعلی از افعال رجحان آمده باشد. این قاعده از قرائت حمزه، خلف، یعقوب، أبو عمرو و کسائی در آیه ذیل: «وَ حَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِئْتَةً» (مائده: ۷۱) گرفته شده که به رفع «تکون» و دیگران به نصب آن خوانده اند (ابن الجزری، بی تا، ج ۲، ص ۲۵۵؛ ابن هشام انصاری، بی تا، ج ۴، ص ۱۶۱، مکی، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۲۳۹).

۱-۲-۵. قواعد جزئی ایجاد شده

الف) جواز تأنیث فعل در نثر اگر فاعل مؤنث و منفصل از فعلش به «إلّا» باشد. اکثر چنین کاری را در شعر فقط اجازه داده‌اند و کسی به جواز آن در نثر نرفته است، مگر ابن مالک که به قرائت وارد در: «إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيِّحَةً وَاحِدَةً» (یس: ۲۹) از أبو جعفر، شبیه و معاذ قاری که «صیحه» را بنا بر تامه بودن کان و فاعل بودن «صیحه»، به رفع خوانده اند، استناد کرده است (ابن الجزری، بی تا، ج ۲، ص ۳۵۳، ابن مالک، ۲۰۰۰م، ج ۱، ص ۲۶۶، سیوطی، بی تا، ج ۳، ص ۳۳۴، ابن زنجله، ۱۹۸۲م، ص ۶۰۰، خطیب، ۲۰۰۴م، ج ۷، ص ۴۷۷).

ب) جواز عطف بر ضمیر مجرور بدون اعاده عامل جر (به اصطلاح جار). بصری‌ها این امر را منع و کوفی‌ها، أخفش، یونس و ابن مالک آن را اجازه داده اند و بر قرائت حمزه و مطوعی در: «وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ» (نساء: ۱) که به جر «الأرحام» خوانده، استناد کرده‌اند (ابن الجزری، بی تا، ج ۲، ص ۲۴۷، خاروف، ۱۹۹۵م، ص ۷۷، ابن مالک، ۲۰۰۰م، ج ۱، ص ۵۶۱، مکی، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۱۷۷ و ۱۷۶).

۲-۵. تأیید و تقویت قواعد نحوی

لازم به تذکر است که کوفی‌ها چه از حیث مکتب و چه از حیث علمای آن، بیش از دیگران به قرائت‌های قرآنی برای تأیید و پشتیبانی قواعد زبان عربی استناد می‌کردند (لبدی، ۱۹۷۸م، ص ۳۵۳). ذیلاً برخی از این قواعد آورده می‌شوند:

الف) جواز رفع و نصب اسم مفرد و معرف به ال و معطوف برمنادای مضموم، مانند: «يَا مُحَمَّدًا وَ

د) جواز نائب فاعل شدن غیر مفعول به، با وجود مفعول به. برخی از کوفی‌ها و همچنین آخفش بدین جواز رفته و به ابیاتی استناد کرده‌اند. همچنان که به قرائت ابوجعفر در: «لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (جائیه: ۱۴) که «لِيَجْزِيَ» را به صورت مجهول و «قَوْمًا» را به نصب و «بِما» (جار و مجرور) را به عنوان نائب فاعل، با وجود مفعول به، خوانده است. در حالی که ابن عامر، حمزه، کسائی، خلف و أعمش، به صورت «لِنَجْزِيَ قَوْمًا» و دیگران به صورت «لِيَجْزِيَ قَوْمًا» خوانده‌اند که در هر دو وجه اخیر، «قَوْمًا» مفعول به صریح است (ابن یعیش، ۱۹۲۸م، ج ۷، ص ۷۵، سیوطی، بی تا، ج ۱، ص ۵۸۶، ابن الجزری، بی تا، ج ۲، ص ۳۷۲، خاروف، ۱۹۹۵م، ص ۵۰۰، عکبری، ۱۹۶۹م، ج ۲، ص ۲۳۲).

۳-۵. رد کردن برخی از قواعد نحوی

قرائت‌ها علاوه بر ایجاد یا تأیید برخی قواعد نحوی گاهی برای نقض و ردّ برخی از این قواعد به کار رفته‌اند. در حقیقت می‌توان گفت که هر نظر شخصی یا مکتب و قاعده‌ای که بر قرائتی قرآنی بنا شده، نقیض غیرش یا رد بر آن است. از جمله قواعدی که بدان، قرائت‌ها ردّ شده است، قاعده بناء «حيثُ» بر ضم و عدم اعراب آن است که به قرائت به کسر «حيثُ» در: «سَسَّسْتُدْرَجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ» (اعراف: ۱۸۲، قلم: ۲۴) نقض شده و به جواز اعراب آن حکم شده است (لبدی، ۱۹۷۸م، ص ۳۶۰، خطیب، ۲۰۰۴م، ج ۳، ص ۲۲۴)، هر چند این قرائت به کسی نسبت داده نشده است.

الغلام» (یا الغلام) که در معطوف، رفع بر اساس عطف بر لفظ محمّد و نصب، بر اساس مراعات محل، جائز است و وجه نصب، به قرائت مشهور در: «يا جِبَالُ أُوْبَيْ مَعَهُ وَالطَّيْرَ» (سبأ: ۱۰) که به نصب «الطير» خوانده شده و وجه رفع، به قرائت سلمی، أبو یحیی، یعقوب و ابن ابي عبلة که به رفع: «الطَّيْرُ» خوانده‌اند، تأیید می‌شود (ابن الجزری، بی تا، ج ۲، ص ۳۴۹، ابوحيان اندلسی، ۱۹۹۲م، ج ۸، ص ۲۵۲، ابن هشام انصاری، بی تا، ج ۴، صص ۳۵-۳۶، خطیب، ۲۰۰۴م، ج ۷، صص ۳۴۱-۳۳۹).

ب) جواز صرف غیر منصرف به قصد تناسب و هماهنگی. این قاعده به قرائت نافع، ابوجعفر، کسائی، شعبه، رویس در یکی از دو وجهش و هشام در یکی از دو وجهش و نیز حسن و شنبوذی (از قرآء شاذ) در: «إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا» (دهر: ۴) تأیید می‌شود؛ زیرا اینان، کلمه «سلاسل» را به جهت هماهنگی با مابعد، منصرف خوانده شده و تنوین داده‌اند: سلاسلًا. قرائت دیگران، «سلاسل» به فتح لام است (ابن الجزری، بی تا، ج ۲، ص ۳۹۴، خاروف، ۱۹۹۵م، ص ۵۷۸، مکئی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۴۳۶).

ج) جواز آوردن «مع» به صورت اسم. سیبویه در این قاعده بر قول عرب: ذَهَبَ مِنْ مَعِهِ، استناد می‌کند. قاعده مذکور به قرائت یحیی بن یعمر و طلحه بن مصرف: «هَذَا ذِكْرٌ مَنْ مَعِيَ» (انبیاء: ۲۴) که به تنوین رفع: «ذکرٌ» و کسر میم: «مِنْ» تأیید می‌شود (ابن جنی، ۱۹۹۹م، ج ۲، ص ۶۱، سیبویه، بی تا، ج ۱، ص ۴۲۰، ج ۳، ص ۳۸۶، مکئی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۸۲، خطیب، ۲۰۰۴م، ج ۶، صص ۱۱-۱۲).

۴-۵. ایجاد غرائب و ظرائف جدید نحوی

از جمله آثاری که قرائت‌ها در علم نحو گذاشته است، مطرح شدن پاره‌ای از غرائب و ظرائف نحوی (قواعدی که عادتاً مأنوس مردم یا شایع نیستند)، است. چه بسا این امر، یکی از عواملی باشد که منجر به گسترش بیش از حد قواعد نحوی شده است (لبدی، ۱۹۷۸م، ص ۳۸۵). ذیلاً نمونه‌هایی از نوع ذکر می‌شود:

الف) افعال (عدم عمل کردن) «أن» مصدری که در اصل ناصب مضارع است. مشهور آن است که «أن»، حرف ناصب فعل مضارع پس از خود است. برخی نیز به جواز افعال آن و حمل آن بر «ما» مصدری و رفع مضارع پس از آن رفته‌اند. قرائت ابورجاء، جارود بن ابی سبره، طلحه بن مصرف و ابن ابی عبلة: «لَمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرِّضَاعَةَ» (بقره: ۲۳۳)، که به رفع «یتم»، بر اساس غیر عامل بودن «أن» مصدری است، مؤید این قاعده و چه بسا به وجود آورنده آن است. قرائت مشهور به نصب است (ابن هشام انصاری، ۱۹۹۸م، ص ۵۲۰، عکبری، ۱۹۶۹م، ج ۱، ص ۹۷، خطیب، ۲۰۰۴م، ج ۱، صص ۳۲۱-۳۲۰).

ب) جر اسم زمان به «لات». مشهور آن است که «لات» اسم زمان مابعد خود را بر اساس آن که خبرش است، نصب می‌دهد. اما فرآء بر آن است که این کلمه مابعد خود را جر می‌دهد و در این قاعده به قرائت به جر «حین» در: «وَلَاتَ حِينَ مَنَاصٍ» (ص: ۳) (قرائت عیسی بن عمر) استناد کرده است (ابن هشام انصاری، بی تا، ج ۱، ص ۲۸۷، مکی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۲۴۶، خطیب، ۲۰۰۴م، ج ۸، ص ۷۶).

ج) دادن حکم «لن» ناصب به «لم» جازم و نصب فعل مضارع پس از آن بدان. این قاعده متکی بر

قرائت ابوجعفر در: «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ» (انشراح: ۱) به نصب «نشرح» می‌باشد (ابن جنی، ۱۹۹۹م، ج ۲، ص ۳۶۶، ابوحیان اندلسی، ۱۹۹۲م، ج ۱۰، ص ۴۹۹، ابن هشام انصاری، ۱۹۹۸م، ص ۶۰۷).

د) قرار گرفتن ضمیر فصل میان حال و صاحب حال. مشهور آن است که ضمیر فصل، فقط میان مبتدا و خبرش قرار می‌گیرد، مانند: «وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُؤَلَّفُونَ» (بقره: ۵) یا آنچه بر آن‌ها نواسخی چون کان و اخواتش یا «إن» و اخواتش و غیره داخل می‌شود و بر این مطلب دانشمندان نحو اتفاق دارند. اما برخی برآنند که ضمیر فصل، میان حال و صاحب حال نیز می‌آید و در این خصوص، به قرائت حسن (در یکی از دو وجهش)، سعید بن جبیر، عیسی ثقفی، ابن ابی اسحاق، زید بن علی و محمد بن مروان در: «هُؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ» (هود: ۷۸) که به نصب «أطهر» خوانده‌اند، استناد می‌کنند (مکی، ۱۳۶۲، ج ۱، صص ۴۱۲-۴۱۱، زجاج، ۱۹۸۸م، ج ۳، ص ۶۷، نحاس، ۱۹۹۸م، ج ۲، ص ۲۹۵، ابن جنی، ۱۹۹۹م، ج ۱، صص ۳۲۶-۳۲۵).

۵-۵. ایجاد مناقشات و غنای مباحث نحوی

برخی از قرائت‌ها موجب اختلاف نحویان در توجیه آیه از حیث اعراب و در نتیجه غنای مباحث نحوی گشته است. برای مثال می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

الف) به نصب خوانده شدن «كُلٌّ» توسط ابن السمیفع و عیسی بن عمر در: «إِنَّا كُلٌّ فِيهَا» (غافر: ۴۸) به «إِنَّا كُلًّا فِيهَا». این قرائت، موجب اختلاف نحویان در توجیه آن شده است: فرآء و زمخشری «كُلًّا» را تأکید اسم «إن» و ابن مالک آن را حال از ضمیر ظرف می‌دانند و ابن هشام نیز آن را بدل از ضمیر در

مکی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۱۶۷ به بعد، ابن خالویه، ۱۹۷۹م، ص ۲۷۹).

(د) به جر خوانده شدن «الأرحام» بنا بر عطف بر ضمیر مجرور به باء توسط حمزه و به نصب خواندن آن توسط دیگران، بنا بر عطف آن بر «الله» در «وَأَتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ» (نساء: ۱) (ابن الجزری، بی تا، ج ۲، ص ۲۲۷).

قرائت حمزه مورد انکار برخی واقع شده و حتی مبرّد قرائت بدان را تحریم کرده و می‌گوید که یک بار پشت سر امامی نماز می‌خواندم که این کلمه را به جر خواند، پس من نعلین خود را برداشته و بیرون رفتم (مبرد، بی تا، ج ۲، ص ۷۴۹). فارسی نحوی نیز آن را به دلیل ممنوعیت عطف ظاهر بر ضمیر، از حیث قیاس و کاربرد، ضعیف می‌داند (فارسی، ۱۹۹۱م، ج ۳، صص ۱۲۹-۱۱۸، ابن علی، ۱۹۹۳م، ج ۱، ص ۴۰۲) و زجاج می‌گوید که چنین جری در عربی خطا و غیر جائز است، مگر در ضرورت شعری و همچنین خطا در امر دین است، چون از پیامبر (ص) نقل شده است: «لَا تَخْلِفُوا بِأَبَائِكُمْ»^۱، پس چگونه بر خداوند و نیز ارحام سوگند می‌توان خورد؟ (زجاج، ۱۹۸۸م، ج ۲، ص ۶).

برخی از مفسران نیز آن را در قیاس، ضعیف و در کاربرد، کم کاربرد می‌دانند و در تبیین این مطلب گفته‌اند که ضمیر متصل، مانند اسمش، متصل است و جار و مجرور همچون یک کلمه است و در این گفته: مررت به و زید، هذا غلامه و زید، شدید الاتصال

«إِنَّا» شمرده و بر آن است که بدل کل آمدن اسم ظاهر از ضمیر، جائز است، چون مفید احاطه است، همچنان که در ضرب مثل: «قمتم ثلاثکم» چنین است (مکی، ۱۳۶۲، ج ۲، صص ۲۶۷-۲۶۶، ابن هشام انصاری، ۱۹۹۸م، صص ۱۹۹ و ۴۸۱، خطیب، ۲۰۰۴م، ج ۸، صص ۲۳۶-۲۳۵).

(ب) به نصب خوانده شدن «قلب» توسط ابن اَبی عبلة در: «فإنه أثم قلبه» (بقره: ۲۸۳). نحویان در توجیه اعراب نصب «قلب»، بر اساس این قرائت، اختلاف کرده‌اند: أبوحاتم بر آن است که آن تمیز است و مکی این رأی را بعید می‌داند، چون کلمه، معرفه است و ابن هشام نیز آن را تضعیف کرده و صحیح آن می‌داند که شبیه به مفعول، مانند: حَسَنٌ وجهه یا بدل از اسم «إن» باشد (مکی، ۱۳۶۲، ج ۱، صص ۱۲۱-۱۲۰، ابن هشام انصاری، ۱۹۹۸م، ص ۲۳۸، خطیب، ۲۰۰۴م، ج ۱، صص ۴۲۷-۴۲۶).

(ج) به رفع و نصب خوانده شدن «مودة» در: «وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (عنکبوت: ۲۵). وجوه اعرابی مختلفی در خصوص این دو قرائت به شرح ذیل ارائه شده است: در قرائت به رفع (قرائت ابن کثیر، أبو عمرو، کسائی، رويس، ابن محيـصن يزیدی)، «ما» اسم موصول به معنای «الذین» و «مودة» خبر آن یا خبر برای مبتدای محذوف به تقدیر: هی مودة، و در قرائت به نصب (قرائت حفص، حمزه، روح و أعمش بدون تنوین و دیگران با تنوین نصب)، «ما» کافه و «أوثاناً» مفعول به و «مودة» مفعول دوم یا مفعول لاجله، است (ابن الجزری، بی تا، ج ۲، ص ۳۴۳، زجاج، ۱۹۸۸م، ج ۴، ص ۱۶۷، ابوحیان اندلسی، ۱۹۹۲م، ج ۸، ص ۳۵۱).

۱- این حدیث در منابع ذیل ذکر شده است: (ابن حنبل، بی تا، ج ۱، صص ۱۹، ۳۲، ۳۶، ۴۲، ج ۲، ص ۱۷، ۲۰، ۷۶؛ ج ۵، ص ۶۲، بخاری، ۱۴۰۱ق، ج ۴، ص ۲۳۵؛ ج ۷، ص ۲۲۱، ۲۲۲؛ ج ۸، ص ۱۷۰؛ مسلم، بی تا، ج ۵، ص ۸۱).

جسارت زشتی است، چون چنین قرائتی متواتر از پیامبر (ص) بوده و سلف بدان خوانده است و به صحابه بزرگ که از پیامبر (ص) بی‌واسطه گرفته‌اند، مانند: علی (ع)، عثمان، ابن مسعود، زید بن ثابت، ابی بن کعب و ... متصل است ... و حمزه نیز قرائتش را از سلیمان بن مهران اعمش، حمران بن أعین، محمد بن عبد الرحمن بن ابی لیلی و جعفر بن محمد صادق (ع) گرفته و فقط از طریق نقل قرائت کرده و خود او نیز فردی صالح و چه بسا ثقه در حدیث بود.

نامبرده پس از آن که ذکر مذاهب نحویان در جواز عطف بر ضمیر مجرور بدون اعاده حرف جر، می‌گوید که آنچه اختیار می‌شود، جواز مطلق آن در کلام است، چون سماع آن را پشتیبانی و قیاس آن را تقویت می‌کند و اما سماع مانند این قول مروی از عرب که می‌گوید: ما فیها غیره و فرسه، به جر «فرس»، عطف آن بر ضمیر در «غیره» به تقدیر: ما فیها غیره و غیر فرسه، و در نهایت می‌گوید که هر کس چنین قرائتی را غلط بداند، دروغگو است (ابوحیان اندلسی، ۱۹۹۲م، ج ۲، ص ۱۴۴ به بعد).

ابن مالک نیز قاعده عطف مجرور بر مجرور بدون اعاده جار را درست می‌شمرد (ابن عقیل، ۱۹۸۰م، ج ۳، ص ۲۳۹). این در حالی است که شواهدی دیگری در قرآن وجود دارد که قاعده بصری‌ها را که در رد یا تردید در این قرائت بدان چنگ می‌زنند، مورد تردید قرار می‌دهد. جالب آن که نحویان موافق این قرائت نیز معمولاً از ذکر این شواهد قرآنی در اینجا غفلت کرده‌اند، با وجود آن که تلاشی بسیاری در استقصاء اشعار و اقوال عرب به عنوان مستند ادعای خود نموده‌اند. از جمله این شواهد می‌توان به نمونه‌های ذیل اشاره کرد:

می‌باشند و وقتی اتصال، شدید شد، به سبب تکرارش، شبیه عطف بر بعض کلمه می‌شود و این جاز نیست و باید عامل تکرار شود، مانند: مررت به و بزید (زمخشری، ۱۲۸۱ق، ج ۱، ص ۴۹۳، طبرسی، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص ۶).

ظاهراً مراد آن است که حرف جر و ضمیر مجرور، یک کلمه را می‌سازند و اگر در اینجا، اسمی به ضمیر فقط عطف شود، گویی به جزء و بعض کلمه، عطف شده و این کار صحیح نیست.

اما برخی دیگر از نحویان و مفسران این قرائت را منسوب به پیامبر (ص) دانسته و به توجیه و تعلیل آن دست یازیده‌اند. ابن جنی می‌گوید که چنین قرائتی بعید، نادرست و ضعیف نیست، چون «الأرحام»، عطف بر ضمیر مجرور نشده است بلکه مجرور به باء دومی است که حذف شده است، همچنان که به سبب مقدم شدن ذکرش، در مثالهای ذیل حذف شده است: بمن تمرر أمر، علی من تنزل أنزل، و گفته نشد: أمر به و أنزل علیه (ابن جنی، بی تا، ج ۱، ص ۲۸۵).

ابن یعیش علاوه بر توجیه بالا، اضافه می‌کند که ممکن است که او، در اینجا، او قسم باشد و از عادت عرب بود که به خویشاوندان خود سوگند می‌خورد و قرآن بر اساس اقتضای کاربردشان نازل شده است و در این حالت، «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا» (نساء: ۱) جواب قسم خواهد بود (ابن یعیش، ۱۹۲۸م، ج ۳، ص ۷۸) و بدین ترتیب برای آن دو وجه متذکر می‌گردد.

ابوحیان نیز می‌گوید که مذهب بصری‌ها و پیروانشان و نیز دلیل و توجیه‌شان، درست نیست بلکه مذهب کوفی‌ها که چنین عطفی را اجازه می‌دهند، درست است و رد کردن چنین قرائتی،

۱- «وَصَدُّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» (بقره: ۲۱۷) که از نظر برخی، «المسجد» در قرائت به جر (قرائت مشهور)، معطوف بر هاء در «به» بدون اعاده حرف جر است (ابن الانباری، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۱۵۳).

۲- «وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ» (نساء: ۱۲۷) که فراء (م. ۲۰۷ ق) اجازه داده است که «ما» در محل جر عطف بر ضمیر مجرور در «فیهن» باشد به تقدیر: یفتیکم الله فیهن و فی ما یتلی علیکم غیرهن (مکی، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۲۰۷، فراء، ۱۹۸۳م، ج ۱، ص ۲۹۰).

۳- «لَكِنَّ الرِّاسِيْنَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ وَمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ» (نساء: ۱۶۲) که «المقیمین» نزد کسائی، مجرور به عطف بر «ما» از «بما أنزل إليك» به تقدیر: يؤمنون بالذي أنزل إليك و بالمقیمین الصلاة، که پیامبران می‌باشد. همچنان که برخی آن را معطوف بر کاف در «إلیک» یا «هم» در «منهم» دانسته‌اند (مکی، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۲۱۲، ابن الانباری، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۲۷۶).

هـ) قرائت به ضم زاء «زین» به صورت مجهول و به رفع «قتل» به عنوان نائب فاعل و به نصب «أولادهم» و جر «شركاؤهم» (شركائهم) توسط ابن عامر و قرائت به فتح زاء و یاء و به نصب لام «قتل» و جر «أولادهم» و رفع «شركاؤهم» توسط دیگران در «وَكَذَلِكَ زَيْنٌ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَاءَهُمْ» (انعام: ۱۳۷) (ابن الجزری، بی تا، ج ۲، ص ۲۶۳).

(شركائهم)، آمده است و اگر این رسم از پیشینیان باشد، باید «زین» خوانده شود و «شركاء» نیز همان «أولاد» باشد، چون با آن‌ها در نسب و میراث ... شریک هستند (فراء، ۱۹۸۳م، ج ۱، صص ۳۵۷ - ۳۵۸) و فارسی نحوی می‌گوید که در این قرائت، «أولاد» که مفعول به و منصوب است، میان مضاف و مضاف الیه فاصله انداخته است، به تقدیر: زین لهم قتل شركائهم أولادهم، و تقدیم و تأخیر در کلام ایجاد شده است و این قبیح بوده و کاربرد اندکی دارد (فارسی، ۱۹۹۱م، ج ۳، صص ۴۱۴-۴۰۹، ابن علی، ۱۹۹۳م، ج ۱، ص ۵۰۶) و مکی نیز آن را به همین دلیل قرائتی ضعیف می‌داند (مکی، ۱۹۸۱م، ج ۱، ص ۴۵۴) و طبری به همین قاعده نحوی مورد قبول بصری‌ها که فصل بین مضاف و مضاف الیه را به مفعول، جائز نمی‌دانند، در ردّ این قرائت استناد کرده و آن را برگرفته از کلامی غیر فصیح می‌داند (طبری، ۱۹۸۷م، ج ۸، ص ۳۱). همچنان که گفته شده که چنین چیزی اگر جائز باشد در ضرورت شعری جائز است ولی به هر حال، این قرائت، قبیح و مردود است (زمخشری، ۱۲۸۱ق، ج ۲، ص ۵۴، طبرسی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۱۷۰). همچنان که ملاحظه می‌شود، عمده این ردیه‌ها مبتنی بر قاعده بصری مذکور یعنی عدم جواز فصل میان مضاف و مضاف الیه می‌باشد.

از سویی دیگر، گروهی نه اندک، فصل میان مضاف و مضاف الیه را صحیح دانسته و در نتیجه این قرائت را تأیید کرده و آن را بنا بر مستندات متعدّد، در نقل و معنا، قوی شمرده‌اند؛ چرا که به هر حال، قرائتی متواتر و منقول از پیامبر (ص)، به سندی صحیح است. برای مثال، ابن مالک قاعده بصری‌ها را رد می‌کند، هر چند خود وابسته به مکتب بصری

فراء این قرائت به طور ضمنی رد کرده و می‌گوید که در مصاحف اهل شام «شركاؤهم»، به یاء

فراء این قرائت به طور ضمنی رد کرده و می‌گوید که در مصاحف اهل شام «شركاؤهم»، به یاء

فراء این قرائت به طور ضمنی رد کرده و می‌گوید که در مصاحف اهل شام «شركاؤهم»، به یاء

فراء این قرائت به طور ضمنی رد کرده و می‌گوید که در مصاحف اهل شام «شركاؤهم»، به یاء

تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةً إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرِزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا» (اسراء: ۳۱) (ابن الجزری، بی تا، ج ۲، ص ۲۲۷).

نحاس در باره قرائت ابن کثیر می‌گوید که این قرائت، در لغت و زبان عربی شناخته شده نیست (نحاس، ۱۹۹۸م، ج ۴، ص ۱۴۸) و ابو حاتم نیز این قرائت را اشتباه، غیر جائز و ناشناخته در لغت می‌داند (ابوحیان اندلسی، ۱۹۹۲م، ج ۷، ص ۴۳) و مهدوی یادآور می‌شود که قرائت ابن کثیر بر اساس مصدری است که برای مطاوعه استفاده شده است، هر چند که چنین استفاده‌ای معمول نبوده و احتمالاً نادرست باشد (مهدوی، ۱۹۹۵م، ج ۲، ص ۳۸۵).

اما برخی همچون ابوعلی فارسی و ابن مالک در جواب گفته‌اند که این کلمه مصدر خاطاً یخاطی، مانند: قاتل یقاتل قتالاً از مفاعله است و بر وزن تفاعل: تخاطاً و برای معنای مطاوعه می‌آید، همچنان که شواهدی مؤید بر این کاربرد در شعر وجود دارد (ابن عقیل، ۱۹۸۰م، ج ۳، ص ۱۳۱، فارسی، ۱۹۹۱م، ج ۵، صص ۹۸-۹۶، ابن علی، ۱۹۹۳م، ج ۲، ص ۷۵۵، ابوحیان اندلسی، ۱۹۹۲م، ج ۷، ص ۴۳، طبرسی، ۱۴۱۵ق، ج ۶، ص ۲۴۶).

ز) قرائت قالون به صورت «أَرْجِه» و بدون اشباع کسره هاء و ورش و کسائی همچنین اما به اشباع کسره هاء و ابن کثیر و هشام (در یکی از دو وجهش) به صورت «أَرْجِئُهُ» و به اشباع ضمه هاء و أبو عمرو و یعقوب و هشام (در وجه دیگرش) و شعبه (در یکی از دو وجهش) همچنین اما بدون اشباع ضمه هاء و ابن ذکوان «أَرْجِئُهُ» و بدون اشباع کسره هاء و دیگران (حمزه، حفص، شعبه (در وجه دیگرش) به ترک همزه و اسکان هاء در «قالوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ» (اعراف:

است و معتقد می‌شود که می‌توان میان مضاف و مضاف الیه با آنچه که مضاف آن را نصب می‌دهد از مفعول، ظرف و مانند آن، فاصله انداخت (ابن عقیل، ۱۹۸۰م، ج ۳، ص ۸۲). ابوحیان نیز پس حمله به زمخشری و متهم ساختن او به بی‌اطلاعی و پس از بزرگداشت قراء و تأکید بر صحت نقل آن‌ها، می‌گوید که وقتی که عرب، میان مضاف و مضاف الیه با جمله فصل می‌دهد، مانند: هو غلام - إن شاء الله - أخیک، پس فصل آن با مفرد بسیار راحت‌تر خواهد بود (ابوحیان اندلسی، ۱۹۹۲م، ج ۴، ص ۲۲۹) و از ابن جنی نقل می‌کند که ممکن است این موارد از لهجه‌های قدیمی و نابود شده باشد.

علاوه بر آن، نظیر این قرائت، در قرآن وجود دارد، مانند: «فَلَا تَخْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلِيفًا وَعْدَهُ رُسُلُهُ» (ابراهیم: ۴۷) که «وعده»، به عنوان مفعول به برای اسم فاعل «مخلف»، منصوب شده است و این قرائتی است که به گذشتگان نسبت داده شده است بدون آن که صریحاً به کسی منسوب باشد، هر چند زمخشری این قرائت را نیز تضعیف کرده است (زمخشری، ۱۲۸۱ق، ج ۲، ص ۵۳۰).

همچنین، نمونه‌های متعددی از فصلهای میان دو لفظ مرتبط در ادبیات عرب ذکر شده است، مانند آنچه در اشعار آعشی، عمرو بن کلثوم، بجیر بن زهیر، معاویه بن ابی سفیان، تأبط شرأ، فرزدق، جریر، أبو زید طائی، أبو حیه نمیری و ذو الرمه مشاهده شده است (مکی، ۱۴۰۵ق، ص ۸۲).

و) قرائت ابن کثیر به کسر خاء و مد: خِطَاءٌ، و ابن عامر (در یکی از دو وجهش) و ابوجعفر، به فتح خاء و طاء بدون مد: خِطَاءٌ، و دیگران (مانند حفص) به کسر خاء و اسکان طاء بدون مد: خِطْئًا، در «وَلَا

۱۱۱، شعراء: ۳۶) (ابن الجزری، بی تا، ج ۱، صص ۳۱۱-۳۱۲).

فارسی، قرائت ابن ذکوان، یعنی: أَرَجُّهُ را اشتباه دانسته و می گوید که کسر هاء با وجود سکون همزه اشتباه است و باید پیش از هاء کسره یا یاء قرار گیرد تا مکسور شود (فارسی، ۱۹۹۱م، ج ۴، صص ۶۳-۵۸، ابن علی، ۱۹۹۳م، ج ۲، ص ۵۴۳).

اما ابوحیان نظر فارسی و دیگر کسانی را که این قرائت را اشتباه دانسته اند، نظری نادرست خوانده و می گوید که آن، قرائتی متواتر و مروی از قرآء بزرگ و مورد قبول امت و موجه در زبان عربی است، ... از این رو، به هیچ وجه نمی توان آن را انکار کرد (ابوحیان اندلسی، ۱۹۹۲م، ج ۵، ص ۱۳۵).

ح) قرائت شعبه و ابن عامر به یک نون و تشدید جیم: نُجِّي، و دیگران به دو نون و تخفیف جیم: نُجْجِي، در: «فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُجِّي الْمُؤْمِنِينَ» (انبیاء: ۸۸) (ابن الجزری، بی تا، ج ۲، صص ۲۵۴-۲۵۳).

زجاج قرائت با یک نون را بدون وجه می داند؛ چون فعل مجهول بدون نائب فاعل نمی باشد و برخی گفته اند که تقدیر آن چنین است: نُجِّي النَّجَاءَ الْمُؤْمِنِينَ که به اجماع نحویان، چنین تقدیری اشتباه است (زجاج، ۱۹۸۸م، ج ۳، ص ۳۰۴). همچنان که مکی بن ابی طالب قیسی که از بزرگان قرائت و نحو است، این قرائت را غیر قابل توجیه در عربی دانسته و می گوید که قرائت به یک نون بر اساس مجهول بودن فعل است. اما این امر بعید است چون:

اولاً؛ در این صورت باید «المؤمنین» مرفوع شود (و به جای یاء، واو بیاید) که چنین کاری مخالف رسم مصحف می باشد.

ثانیا؛ باید یاء «نَجَّى» مفتوح شود چون فعل ماضی است، همچنان که گفته می شود: رُمِيَ. اما در اینجا یاء ساکن است و این امر بعید است. از این رو، گفته اند که در اینجا، مصدر به عنوان نائب فاعل مضممر شده است و این نیز بعید است، زیرا اولی آن است که مفعول، نائب فاعل شود.

برخی نیز گفته اند که این قرائت از باب اخفای نون نزد جیم است و این نیز بعید است چون روایت به تشدید جیم است و اخفاء با تشدید همراه نمی شود. همچنین گفته شده که نون در جیم ادغام شده است و این نیز امری است که نظیری برای آن وجود ندارد و عرب نون را در جیم ادغام نمی کند چون آن دو متباعدین می باشند. لذا کسانی که بدین گونه خوانده اند بدان سبب است که در اکثر مصاحف این کلمه با یک نون نوشته شده است (و خواسته اند قرائتی متناسب با رسم الخط ارائه دهند). خلاصه آن که قرائت به تشدید جیم و ضم نون و اسکان یاء در عربی قابل توجیه نیست (مکی، ۱۹۸۱م، ج ۲، صص ۱۱۳، مکی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۸۷).

زمخشری نیز توجیه این قرائت را همراه با تکلف می داند و می گوید که نون در جیم ادغام نمی شود و این که آن را چنین توجیه کنند که از فَعْل و به تقدیر: نُجِّي النَّجَاءَ الْمُؤْمِنِينَ، است و یاء نیز ساکن شده و به مصدر اسناد داده شده و المؤمنین، به النجاء منصوب گشته است، این، توجیهی تکلفی و خنک است (زمخشری، ۱۲۸۱ق، ج ۳، ص ۱۳۳) و طبرسی به نقل از ابوعلی فارسی می گوید که عاصم در اصل با دو نون خوانده و نون دوم را اخفاء کرده اما راوی پنداشته که او ادغام کرده است و اشتبهاً ادغام روایت نموده است (طبرسی، ۱۴۱۵ق، ج ۷، ص ۱۰۷)، هر

نهایت، «نجی» شده است (عکبری، ۱۹۶۹م، ج ۲، ص ۱۳۶، مکی، ۱۳۶۲، ج ۲، صص ۸۸-۸۷).

تردیدی نیست که اختلاف نحویان در خصوص توجیه یک آیه، با توجه به قرائت‌های آن و تعدد وجوه اعراب آن، به سبب این قرائت‌ها، به مطالعات نحوی غنای خاصی می‌بخشد؛ زیرا منجر به رد و اثبات قواعد نحوی شده و راه را بر مناقشات نحوی در ابعاد مختلف می‌گشاید.

۵-۶. محافظت بر لهجه‌ها و لغات متعدد عربی

قرائت قرآنی، همچنین، بسیاری از کاربردهای لغوی و نحوی لهجه‌های عربی را که نزدیک به ۴۷ لهجه آن در قرائت‌هایی قرآنی بازشناسی شده است (به غیر از زبانهای غیر عربی) (سیوطی، ۱۹۷۸م، ج ۱، ص ۱۷۷) در خود جای داده و با محافظت بر آن‌ها، همچون منبعی مهم در زبان‌شناسی عربی در ابعاد صرف، نحو، لغت، لهجه‌شناسی و ... ایفای نقش کرده است. این، علاوه بر محافظت بر برخی لغات و کلمات غیر عربی است. آثار این لهجه‌ها در قرائت‌های قرآنی را می‌توان حداقل در چهار نوع ذیل ذکر است:^۱

۵-۶-۱. در حوزه علم صرف

الف) «یَعْفُونَ» (اعراف: ۱۳۸) (بر آن چیز قیام کردند) که حمزه، کسائی و خلف (از قراء ده‌گانه) به خلاف از ادريس (یکی از راویان خلف) به کسر کاف و دیگران به ضم کاف خوانده‌اند. گفته شده که قرائت نخست از لهجه قریش و قرائت دوم از دیگر قبائل است (محسن، ۱۹۷۰م، ج ۱، ص ۲۵۰).

چند به نظر می‌آید که چنین سخنی عملاً بعید باشد؛ چرا که عملاً عاصم فقط یک بار نخوانده و راوی نیز فقط یک بار نشنیده است. البته لازم به ذکر است که فقط شعبه از عاصم چنین خوانده است و حفص بنا بر قرائت مشهور می‌خواند. همچنان که ابن عامر نیز چنین قرائتی دارد اما کسی متعرض این قاری نشده است.

اما در جواب این ردیه‌ها، برخی از جمله فرآء می‌گویند که «نجی» فعل ماضی مجهول و اسکان یاء از باب تخفیف است و مصدر در «نجی» اضمار شده و رفع آن در نیت است و «المؤمنین» منصوب آن است، به تقدیر: نُجِّى النَّجَاءَ (نائب فاعل) المؤمنین (مفعول به النجاء)، مانند این گفته است: ضَرَبَ الضَّرْبُ زَيْدًا، که پس از آن، الضرب، مضمّر شده و گفته شده است: ضَرَبَ زَيْدًا (فراء، ۱۹۸۳م، ج ۲، ص ۲۱۰، ابن خالویه، ۱۹۷۹م، ص ۲۵۰) و حجت آنان همچنین، قرائت أبوجعفر است که خوانده است: «لِيُجْزَى قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (جائیه: ۱۴) و برخی نیز برآنند که این کلمه، در اصل: نُجِّى است و نون نیز بنا بر احکام نون ساکن، نزد جیم در لفظ اخفاء می‌شود و وقتی در لفظ اخفاء شده، در خط نیز ساقط شده است (یعنی ادغام شده است) و «المؤمنین» مفعول به آن باشد (ابن خالویه، ۱۹۷۹م، ص ۲۵۰).

همچنان که گفته شده ممکن است این کلمه در اصل با دو نون اولی مضموم و دومی مفتوح است: نُجِّى، که دومی به جهت کراهت از اجتماع مثلین حذف شده است، همچنان که یکی از دو تاء در مثل: «تتفرقون» یا «تظاهرون» و ... حذف می‌شود و در

۱- برای اطلاع بیشتر، ر.ک: (بستانی، ۱۳۸۵، ش ۳۹).

۲۳۶ دو مورد) (محیسن، ۱۹۷۰م، ج ۱، ص ۹۵)، «جزء» (بقره: ۲۶۰، حجر: ۴۴، زخرف: ۱۵) (محیسن، ۱۹۷۰م، ج ۱، ص ۱۰۲)، «أكلها» (بقره: ۲۶۵، رعد: ۳۵، ابراهیم: ۲۵، كهف: ۳۳) (محیسن، ۱۹۷۰م، ج ۱، ص ۱۰۵)، «رسلنا» (در تمام قرآن) (محیسن، ۱۹۷۰م، ج ۱، ص ۱۸۶)، «السحوت» (مائده: ۴۲، ۶۲، ۶۳) (محیسن، ۱۹۷۰م، ج ۱، ص ۱۸۷)، «عقبا» (كهف: ۴۴) (محیسن، ۱۹۷۰م، ج ۲، ص ۱۱۳) و «خطوات» (بقره: ۱۶۸، ۲۰۸، انعام: ۱۴۲، نور: ۲۱ دو مورد) (محیسن، ۱۹۷۰م، ج ۱، ص ۸۸) که گفته شده اسکان حرف دوم این کلمات از آن لهجه تمیم و اسد و تحریک آن (هر یک به حرکت خاص خود) از آن لهجه دوم لغت حجاز می باشد.

۵-۶-۲. در حوزه علم آواشناسی

الف) تحقیق و تخفیف همزه: تحقیق همزه که روش قرائت برخی مانند عاصم است، روش عرب بدوی میانه و شرق جزیره العرب، مانند تمیم و همسایگانش و تخفیف که روش قرائت برخی مانند ورش از نافع و ابن کثیر است، روش قبائل شمال جزیره العرب و غرب آن از اهل حجاز، هذیل، اهل مکه و مدینه است (ابن منظور، ۱۹۵۶م، ج ۱، ص ۲۲، محیسن، بی تا، ص ۱۲۰).

ب) فتح و اماله: فتح که روش قرائت برخی مانند عاصم و ابن کثیر است، از آن لهجه قبائل عرب ساکن غرب جزیره العرب از جمله قبائل حجاز، مانند قریش، هوازن و کنانه، و اماله که روش برخی مانند: ورش و ابو عمرو و حمزه است، از آن لهجه قبائل عرب ساکن میان جزیره و شرق آن، مانند: تمیم، قیس، اسد، طیء، بکر بن وائل و عبدالقیس است (محیسن، بی تا، ص ۸۳، انیس، بی تا، ص ۶۰).

ب) «فَيْسَحْتَكُمُ» (طه: ۶۱) (پس شما را نابود می کند) که حفص، حمزه، کسائی، رويس و خلف (از قراء ده گانه) به ضم یاء و کسر حاء در مضارع و دیگران به فتح یاء و حاء خوانده اند. قرائت نخست را از آن لهجه نجد و تمیم و قرائت دوم را از آن لهجه حجازی ها دانسته اند (محیسن، ۱۹۷۰م، ج ۲، ص ۱۴۳).

ج) «لا تَقْنَطُوا» (زمر: ۵۳) (ناامید نشوید) که ابو عمرو، کسائی، یعقوب و خلف (از قراء ده گانه) به کسر نون و دیگران به فتح آن خوانده اند. گفته شده قرائت نخست، لهجه اهل حجاز و نجد و قرائت دوم، لهجه دیگر عرب زبانان است (محیسن، ۱۹۷۰م، ج ۲، ص ۱۴۳).

د) «بیشرك» (آل عمران: ۳۹ و ۴۵) (تو را مژده می دهد) که حمزه و کسائی به فتح یاء و اسکان باء و ضم شین بدون تشدید و دیگران به ضم یاء و فتح باء و کسر شین با تشدید آن خوانده اند. قرائت اول را از لهجه تهامه و قرائت دوم را از لهجه اهل حجاز که این گونه موارد به تشدید تلفظ می کنند، دانسته اند (محیسن، ۱۹۷۰م، ج ۱، ص ۱۲۱).

ه) «مُرْجُون» (توبه: ۱۰۶) (از توبه کردن تأخیر کردند) که ابن کثیر، ابو عمرو، ابن عامر، شعبه و یعقوب آن را به صورت «مُرْجُون»، از «أرجأ» مانند «أنبأ» و دیگران به همان گونه ای که نخست ذکر شد، از «أرجی» مانند «أعطی» خوانده اند. گفته شده که قرائت نخست، از لهجه تمیم و سفلاي قیس و قرائت دوم، از لهجه قریش و انصار است (محیسن، ۱۹۷۰م، ج ۱، ص ۲۸۴).

و) «القدس» (بقره: ۸۷ و ۲۵۳، مائده: ۱۱۰، نحل: ۱۰۲) (محیسن، ۱۹۷۰م، ج ۱، ص ۶۴)، «قدره» (بقره:

۵۹)، ما شَرَوْا = ما باعوا (بقره: ۱۰۲)، لَأَعْتَبَنَّكُمْ = العنت یعنی الاثم (یعنی: شما را به گناه می‌اندازد) (بقره: ۲۲) (کلاً ۵۵ مورد) و ... (سیوطی، ۱۹۷۸م، ج ۱، ص ۱۷۵ به بعد).

۴-۶-۵. در حوزه نحو و دستور زبان

بخشی از اختلاف لهجه‌ها اختلاف در قواعد صرف و نحوی است که ذیلاً علاوه بر ذکر برخی از اختلاف قرائت‌هایی که مرجع اختلاف آن‌ها اختلاف لهجه‌ها در نحو است، آن قواعد اختلافی ذکر می‌شود:

الف) «ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتَّبَعَ الظَّنُّ» (نساء: ۱۵۷) و «وَقُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْعَيْبَ إِلَّا اللَّهُ» (نمل: ۶۵) (بنا بر قول زمخشری). نصب مستثنای منقطع به لغت حجازیها و به قولی به لغت تمیمی‌هاست (سیوطی، ۱۹۷۸م، ج ۱، صص ۱۷۸-۱۷۷) و قرائت مشهور بر همین لهجه می‌باشد.

ب) «وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ» (یوسف: ۳۱) و «مَا هُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ» (مجادله: ۲). نصب «بشراً» و «أُمَّهَاتِكُمْ» به لهجه حجازیها می‌باشد؛ زیرا نزد اینان «ما» شبیه به لیس عمل آن را انجام می‌دهد، در حالی که نزد برخی از قبائل مانند تمیمی‌ها غیر عامل است. قرائت مشهور بر لهجه حجازی‌هاست، هر چند سیبویه در این مورد، روش تمیمی‌ها را ترجیح و آن را اقیس می‌داند چون «ما» حرف است نه فعل، لذا نه از جهت فعلی، شبیه به «لیس» است و نه از جهت اضمار (سیبویه، بی تا، ج ۱، ص ۵۹، سیوطی، ۱۹۷۸م، ج ۱، ص ۱۷۸، سیوطی، بی تا-ب، ج ۱، ص ۱۲۳، مکی، ۱۳۶۲، ج ۱، صص ۴۳۰-۴۲۸).

ج) وقف بر هاء تأنیت: ظاهراً بر لهجه حمیر برخی از هاء‌های تأنیت در قرآن به تاء کشیده نوشته شده و برخی از قراء بدان در وقف خوانده‌اند، مانند: رحمت (مانند بقره: ۲۱۸)، شجرت (مانند دخان: ۴۳)، امرأت (مانند آل عمران: ۳۵)، معصیت (مانند مجادله: ۸)، ابنت (مانند تحریم: ۱۲) هرچند برخی از قراء مانند ابن کثیر و أبو عمرو باز بر این کلمات به هاء وقف می‌نمایند (وافی، ۱۹۶۲م، ص ۱۲۲، رافعی، ۱۹۴۰م، ج ۱، ص ۱۵۸).

۳-۶-۵. در حوزه دلالت و معانی

گفته می‌شود که قرآن مفردات و کلماتی را به همراه معانی آن‌ها از دیگر لهجه‌های عربی به غیر قریش در خود جای داده است و بر اساس این دیدگاه که البته محل تأمل است، این مفردات و معانی آن‌ها می‌توانند بر غنای زبان‌شناسی و لهجه‌شناسی عربی بیافزاید. به چند لهجه و مفردات آن ذیلاً اشاره می‌شود: لهجه تمیم: بَعِيًّا = حسداً (بقره: ۹۰)، أَغْصِرُ خَمْرًا = أَعْصِرُ عِنْبًا (یوسف: ۳۶)، بَعْدَ أُمَّةٍ = بَعْدَ نَسِيَانٍ (یوسف: ۴۵) (کلاً ۷ مورد)، لهجه اوس: مِنْ لَيْتَةٍ = مِنْ نَخْلٍ (حشر: ۵) (کلاً ۱ مورد)، لهجه ثقیف: تَعُولُوا = تَمِيلُوا (نساء: ۳)، طَائِفٌ = نَخْسَةٌ (یعنی: سیخانک) (اعراف: ۲۰۱)، اجْتَبَيْتُهَا = أَتَيْتُهَا (اعراف: ۲۰۳) (کلاً ۳ مورد)، لهجه خزاعه: أَفِيضُوا = انْفِرُوا (یعنی: بروید) (بقره: ۱۹۹)، أَفْضَى = جَامِعٌ (یعنی: مجامعت کرد) (نساء: ۲۱) (کلاً ۲ مورد)، لهجه غسان: طَفِيقًا = عَمَدًا (یعنی: دست به کار شدند) (اعراف: ۲۲)، بَعْدَابِ بَيْسٍ = بَعْدَابِ شَدِيدٍ (اعراف: ۱۶۵)، سَاءَ بِهِمْ = كَرِهَهُمْ (یعنی: از آن‌ها بیزار شد) (هود: ۷۷) (کلاً ۳ مورد)، لهجه هذیل: رَجْزًا = عَذَابًا (بقره:

نحو را به خود اختصاص داده و آیات بسیاری از آن در کتاب صرف و نحو مورد استناد واقع شده است و آثار متعددی در نحو عربی از خود بر جای گذاشته است و همچنان این تأثیرگذاری وجود دارد و کوتاه سخن آن که قرآن محوریت ویژه در علم نحو به خود اختصاص داده است.

منابع

- ۱- قرآن مجید.
- ۲- ابن الانباری، عبدالرحمن بن محمد (۱۴۰۳ق)، البیان فی إعراب غریب القرآن، تحقیق طه عبد الحمید طه، ایران: دار الهجرة.
- ۳- ابن الجزری، محمد بن محمد (بی تا)، النشر فی القراءات العشر، تصحیح علی محمد الضباع، مصر: نشر المكتبة التجارية الكبرى.
- ۴- ابن جنی، عثمان (۱۹۹۹م)، المحتسب، تحقیق علی النجدی ناصف و دیگران، قاهره: المجلس الأعلى للثنون الإسلامية.
- ۵- همو، (بی تا)، الخصائص، تحقیق محمد علی النجار، چاپ دوم، بیروت: دار الهدی.
- ۶- ابن حنبل، احمد (بی تا)، المسند، بیروت، دار صادر.
- ۷- ابن خالویه، حسین بن احمد (۱۹۷۹م)، الحجۃ فی القراءات السبع، تحقیق عبدالعال سالم مکرّم، بیروت: دار الشروق.
- ۸- ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۹۸۸م)، مقدمه ابن خلدون، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ۹- ابن زنجله، ابوزرعۀ عبدالرحمن بن محمد (۱۹۸۲م)، حجۃ القراءات، تحقیق سعید افغانی، بیروت: مؤسسۀ الرسالۀ.

ج) «إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ» (انفال: ۳۲). مطوعی و زید بن علی به رفع الحق خوانده‌اند که از آن لهجه تمیمی هاست که ضمیر فصل را مبتدا و مابعدش را مرفوع خبر آن می‌دانند. قرائت مشهور به نصب آن می‌باشد (ابوحیان اندلسی، ۱۹۹۲م، ج ۸، ص ۲۷، خاروف، ۱۹۹۵م، ص ۱۸۰، ابن الانباری، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۳۸۶).

د) «إِنَّ هَذَانِ لَسَاحِرَانِ» (طه: ۶۳) که ابن کثیر به الف پس از ذال خوانده است و «فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَانِ» (کهف: ۸۰) که ابوسعید خدری به الف پس از نون خوانده است. حفظ الف در ثنا برای تمام حالت‌های اعرابی از آن لهجه بلحارث بن کعب، زید و برخی از بنی عذره است، زجاج آن به کنانه، و ابن جنی به برخی از بنی ربیعہ نسبت داده‌اند (ابن الجزری، بی تا، ج ۲، ص ۳۲۱، ابوحیان اندلسی، ۱۹۹۲م، ج ۶، ص ۲۵۵، ابن خالویه، ۱۹۷۹م، ج ۱، صص ۲۴۳-۲۴۲، مکی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۷۱-۶۹).

نتیجه گیری

قرآن از لحظه نزول و ظهورش، نقش‌های متعدد و مهمی را در ایجاد، رشد و توسعه فرهنگ و علوم اسلامی ایفا نموده و ارکان مهمی از تمدن اسلامی را بر پا داشته است. از جمله علمی که قرآن هم در ایجاد و هم در رشد و توسعه آن، نقش اساسی داشته، علم نحو است. نگاهی گذرا به کتب نحوی و تاریخ نحو، به روشنی آشکار می‌شود که نحویان از دیرباز به قرآن در قرائت‌های متفق علیه و مختلف فیه آن، مراجعه داشته و هم از نظر انگیزه در مطالعه علم نحو و تأسیس آن و هم در تأسیس قواعد نحوی و مستندسازی قواعد، به قرآن توجه داشتند و قرآن بخش عظیمی از مشغولیت‌های ذهنی و علمی علمای

۲۲- خطیب، عبداللطیف (۲۰۰۴م)، معجم القراءات، دمشق: دار سعد الدین للطباعة و النشر و التوزيع.
 ۲۳- رافعی، مصطفی صادق (۱۹۴۰م)، تاریخ آداب العربی، قاهره: مطبعة الاستقامة.
 ۲۴- زجاج، ابراهیم بن سری (۱۹۸۸م)، معانی القرآن و إعرابه، تحقیق عبدالجلیل الشلبی، بی‌جا: عالم الکتب.

۲۵- زجاجی، عبدالرحمن بن اسحاق (۱۳۶۳)، الايضاح فی علل النحو، تحقیق دکتر مازن مبارک، مقدمه شوقی ضیف، قم: منشورات الرضى.

۲۶- زمخشری، محمود بن عمر (۲۸۱ق)، الکشاف، چاپ دوم، قاهره: دار الطباعة المصرية.

۲۷- زیات، احمد حسن (بی‌تا)، تاریخ الادب العربی، بی‌جا: بی‌تا.

۲۸- سیبویه، عمرو بن عثمان، کتاب (بی‌تا)، تحقیق عبدالسلام، محمد هارون، بیروت: دار الجیل.

۲۹- سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن (بی‌تا-الف)، الاقتراح فی علم اصول النحو، تحقیق دکتر احمد محمد قاسم، قم: افست نشر ادب الحوزه.

۳۰- همو، (بی‌تا-ب)، همع الهوامع، تحقیق عبد الحمید الهنداوی، قاهره: المكتبة التوفيقية.

۳۱- همو، (۱۹۷۸م)، الاتقان فی علوم القرآن، مصر: شركة مكتبة و مطبعة مصطفى البابي الحلبي و اولاده.

۳۲- ضیف، شوقی (۱۹۶۸م)، المدارس النحویة، مصر: دار المعارف.

۳۳- طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۱۵ق)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تحقیق کمیته‌ای از دانشمندان و متخصصان، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.

۱۰- ابن عقیل، عبدالله (۱۹۸۰م)، شرح ابن عقیل علی ألفیه ابن مالک، تحقیق محیی الدین عبد الحمید، قاهره: مكتبة دار التراث.

۱۱- ابن علی، نصر أبو عبدالله نحوی (۱۹۹۳م)، الموضح فی وجوه القراءات و عللها، تحقیق عمر حمدان کبسی، جدة: بی‌تا.

۱۲- ابن مالک، محمد بن عبدالله (۲۰۰۰م)، شرح الکافیة الشافية، تحقیق محمد علی معوض و عادل أحمد عبدالموجود، بیروت: دار الکتب العلمیة.

۱۳- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۹۵۶م)، لسان العرب، بیروت: مؤسسه الرسالة.

۱۴- ابن هشام انصاری، عبدالله بن یوسف (بی‌تا)، أوضح المسالک إلی ألفیه ابن مالک، تحقیق محمد محی الدین عبد الحمید، بیروت: دار الفکر.

۱۵- همو، (۱۹۹۸م)، مغنی اللیب، تحقیق مازن المبارک و محمد علی حمد الله، بیروت: دار الفکر.

۱۶- ابن یعیش، ابن علی (۱۹۲۸م)، شرح المفصل، مصر: المطبعة المنيرية.

۱۷- ابوحیان اندلسی، محمد بن یوسف (۱۹۹۲م)، البحر المحيط، بیروت: دار الفکر.

۱۸- أنیس، ابراهیم (بی‌تا)، فی اللهجات العربیة، قاهره: دارالعلم.

۱۹- بخاری، محمد بن اسماعیل (۱۴۰۱ق)، الصحيح، بی‌جا، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزيع.

۲۰- بستانی، قاسم (۱۳۸۵)، «لهجه‌های عربی در قرائت‌های قرآنی»، صحیفه مبین، شماره ۳۹.

۲۱- خاروف، محمد فهد (۱۹۹۵م)، المیسر فی القراءات الأربعة عشرة، مراجعه محمد کریم راجح، دمشق: دار ابن کثیر.

- ٣٤- طبرى، محمد بن جرير (١٩٨٧م)، جامع البيان فى تأويل آى القرآن، قاهره: دار الحديث.
- ٣٥- عكبرى، عبدالله بن حسين (١٩٦٩م)، املاء ما من به الرحمن من وجوه الاعراب و القراءات فى جميع القرآن، تصحيح و تحقيق ابراهيم عطوه عوض، مصر: مكتبه مصطفى البابى و اولاده.
- ٣٦- فارسى، بوعلى حسن بن عبدالغفار (١٩٩١م)، الحجة للقراء السبعة، تحقيق بدرالدين قهوجى - بشير جويجاتى، مراجعه عبدالعزيز رباح، دمشق: دار المأمون للتراث.
- ٣٧- فراء، يحيى بن زياد (١٩٨٣م)، معانى القرآن، بيروت: عالم الكتب.
- ٣٨- لبدى، محمد سمير (١٩٧٨م)، أثر القرآن و القراءات فى النحو العربى، كويت: دار الكتب الثقافية.
- ٣٩- مبرد، محمد بن يزيد (بى تا)، الكامل فى اللغة والأدب، بيروت: مؤسسة المعارف.
- ٤٠- محيسن، محمد سالم (١٩٧٠م)، المهذب فى القراءات العشر و توجيهها، قاهره: مكتبة الكليات الأزهرية.
- ٤١- همو، (بى تا)، الوقف و الوصل فى اللغة العربية، قاهره: مكتبة الكليات الأزهرية.
- ٤٢- مخزومى، مهدى (١٩٨٦م)، مدرسة الكوفة و منهجها فى دراسة اللغة و النحو، بيروت: دار الرائد العربى.
- ٤٣- مسلم، ابن حجاج (بى تا)، الصحيح، بيروت: دارالفكر.
- ٤٤- مكرم، عبدالعال سالم (١٩٨٧م)، اثر القراءات فى الدراسات النحوية، كويت: مؤسسه على جراح الصباح.
- ٤٥- همو، (١٩٦٥م)، القرآن الكريم و أثره فى الدراسات النحوية، قاهره: المكتبة الأزهرية للتراث.
- ٤٦- مكى، ابن أبى طالب قيسى (١٣٦٢)، مشكل اعراب القرآن، تحقيق ياسين محمد السواس، مقدمه عليرضا ميزرا محمد، قم: نور.
- ٤٧- همو، (١٩٨١م)، الكشف عن وجوه القراءات و عللها و حججها، تحقيق محى الدين رمضان، بى جا: مؤسسه الرسالة.
- ٤٨- مكى، احمد انصارى (١٤٠٥ق)، نظرية النحو القرآنى، أحمد انصارى، بى جا: دار القبلة للثقافة الإسلامية.
- ٤٩- مهدوى، احمد بن عمّار (١٩٩٥م)، شرح الهداية، تحقيق حازم سعيد حيدر، رياض: مكتبة الرشد.
- ٥٠- نحاس، أحمد بن محمد (١٩٩٨م)، إعراب القرآن، تحقيق زهير غازى زاهد، بيروت: عالم الكتب.
- ٥١- وافى، على عبدالواحد (١٩٦٢م)، فقه اللغة، قاهره: مكتبة الكليات الأزهرية.
- ٥٢- وهبه، مجدى؛ كامل، مهندس (١٩٨٤م)، معجم المصطلحات العربية فى اللغة و الادب، لبنان: مكتبة لبنان.
- ٥٣- يعقوب، أميل بديع (١٤٢٠ق)، موسوعة الصرف و النحو و الاعراب، ترجمه قاسم بستانى و محمدرضا يوسفى، قم: اعتصام.